



۳۰۰ گودال رها شدند

عضو هیئت‌مدیره کانون کارشناسان رسمی دادگستری استان تهران اعلام کرده است که مطابق آمار اعلامی از آذرماه ۱۳۹۹ شهر تهران ۳۰۰ گود رها شده و ۱۰۰ گود خطرناک دارد. به گفته حسین احمدی: «مطابق آمار اعلامی از آذرماه ۱۳۹۹ شهر تهران ۳۰۰ گود رها شده و ۱۰۰ گود خطرناک دارد. تنها در منطقه ۲۲ تهران ۳۳ گود رها شده شناسایی شده است که ۱۸ مورد از آن در لیست گودهای پرخطر قرار دارند.» عضو هیئت‌مدیره کانون کارشناسان رسمی دادگستری استان تهران ادامه داد: «باید بررسی شود که آیا حادثه‌ای مانند متروپل، یک اتفاق پیش‌بینی نشده بوده؟ یا می‌شد از آن جلوگیری کرد. شواهد نشان می‌دهد که این حادثه خارج از انتظار مسئولان نبوده، هشدارهای رسمی و رسانه‌ای نیز پیش از وقوع داده شده بود و حتی سازمان نظام مهندسی آبادان نیز به تخلقات موجود اشاره کرده بود.»



سوالات لو زرفته است

احسان عظیمی‌راد، سخنگوی کمیسیون آموزش مجلس ایهامات و مطالب مطرح‌شده درباره لو رفتن سوالات امتحانات نهایی ۱۴۰۴ را تکذیب کرده و گفته که تاکنون گزارش، سند و مدرکی مبنی بر اینکه ادعا شود سوالات لو رفته، وجود نداشته است: «سوالات امتحانی، قابل لو رفتن نیست. ۳ تا ۴ دقیقه قبل از شروع آزمون، لینک سوال به حوزه ارسال و در حوزه امتحانی پرنیت گرفته و همانجا هم امتحان برگزار می‌شود.» به گزارش ایلتنا، او با بیان اینکه بلافاصله بعد از امتحان نیز سوالات را معمولاً منتشر می‌کنیم تا امکان سوءاستفاده نباشد، گفت: «برای طرح مسائل این جنبینی باید حتماً مدرک و دلیل مستند وجود داشته باشد. اگر کسی مدرکی دارد به آموزش‌وپرورش ارائه دهد تا بررسی انجام شود اما براساس یافته‌ها و بررسی‌ها، اصلاً چنین چیزی صحت ندارد. در جلسات امتحان تجهیزات، سیگنال یاب و موبایل یاب و... داریم. امتحانات در اوج سلامت در حال برگزاری است. حفظ آرامش روانی دانش‌آموزان و مردم مهم است و نباید به اخبار کذب توجه کرد.»



مذاکره برای ایجاد آرامستان

پرویز سروری، نایب‌رئیس شورای شهر تهران گفته است، پیگیری‌های شورای شهر تاکنون نتوانسته امکان ایجاد آرامستان‌هایی در چهار نقطه تهران را فراهم کند، اما همچنان پیگیری‌های جدی وجود دارد. او درباره ظرفیت آرامستان‌های تهران برای دفن اموات گفت: «براساس اطلاعاتی که داریم ظرفیت، آرامستان‌ها در حال پرشدن است. مسئول کمیسیون خدماتی شهری عنوان کرده بود که بررسی‌ها نشان می‌دهد، ظرفیت بهشت زهرا برای دفن اموات رو به پایان است. مذاکراتی در شمال تهران در حال انجام است که در گذشته نیز بوده و مشکلات آن باید رفع شود.» او همچنین درباره ساخت «آرامستان‌های خصوصی» در شهر تهران گفت: «آرامستان‌های خصوصی ظرفیتی است که چندان به نیاز شهر تهران پاسخگو نیست، اما می‌تواند قسمت کوچکی از تقاضا را جواب دهد. برای خود آرامستان‌ها هم این موضوع قابل تأمل است.»

می‌نویسیم پس هستیم



روح‌الله نخعی
خبرنگار حوزه بین‌الملل

روزنامه‌نگاری وظیفه است. هرکدام از ما که در این تحریریه‌ها نشستیم، چیزی بلدیم، برای فهمیدن این که در هرکدام از حوزه‌های مان چه خبر است، چه معنایی دارد و مردم، مخاطبان، چه می‌توانند از این خبرها بیفهمند و به چه کارشان می‌آید. در عصر تبلیغ، فریب، خدعه، لاپوشانی و صداخفه‌کنی، روزنامه‌نگاری فرصتی است تا تلاش کنی و شانس‌ت را امتحان کنی برای این که کمی گردوغبار را کنار بزنی تا هوایی که مردم نفس می‌کشند، کمی، کمی، صاف‌تر باشد.

روزنامه‌نگاری مرض است. رک و راست، مرض داریم. آدم مرض نداشته باشد که خودش را این طور گیر خودش و بقیه نمی‌اندازد که آخرش هم مثلاً چه بشود. یکبار همان آقای کارشناس از من پرسید: «پس اصلاً برای چه می‌نویسی؟» و خوب یک لحظه با همه دنیا صادق شدم و داد زدم: «برای این که خرم!»

روزنامه‌نگاری سنگر است. لاقول در این دورانی که این عرصه این قدر تنگ است، در دورانی که آدم‌ها سخت تصمیم می‌گیرند روزنامه‌نگار بشوند، در دورانی که از همه‌سو، از دوست و دشمن، فشار هست برای جمع شدن این بساط و خاموش شدن این چراغ، بودن در تحریریه مثل بودن در سنگری است که باید حفظ شود و برای حفاظت باید به جان خود بیفتی. روزنامه‌نگاری، بخشی از آدم می‌شود. مایه نویسیم چون چاره دیگری نداریم. چون باید بنویسیم. ما در میان هزار فکر و خیال، آذیت، رنج، آسیب و حملات شناس و تماس‌های ناشناس، خوشحالم که هنوز می‌توانیم بنویسیم. مایه نویسیم پس هستیم.

روزنامه‌نگاری هویت است. اصلاً ما آمده‌ایم روی زمین خدا که خبر بگیریم و خبر بدهیم. ما با کلمه زنده‌ایم و با امید کلمه. هر کاری کنی، هر کاری کنی، روزنامه‌نگاری را از روزنامه‌نگارها نمی‌شود و نباید گرفت. قلم گاهی از جان هم عزیزتر می‌شود.

روزنامه‌نگاری و معنای زندگی



علی ورامینی
دبیر گروه فرهنگ

می‌کنم که وارد کار روزنامه‌نگاری نشود. به نظرم این حرف همان سطره هستی نازانی بر احوال همه ماست؛ از آن کفش‌دوز اصفهانی عصبانی تا روزنامه‌نگار پیشکسوتی که می‌گوید رأی تازه کارها را برای ورود به این شغل می‌زنم. پیش‌فرض آن کفش‌دوز و این روزنامه‌نگار این است که زندگی یک وضعیت از پیش تعیین شده و خطیست که برای همه باید با یک فرمول جلورود. چنین نیست. کسان دیگری هم درفش دستشان گرفتند و مثل کفش‌دوز اصفهانی نازانی نشدند و چه بسیار روزنامه‌نگارانی هم که تا آخر عمر با قلم و روایت اخت بودند. به نظر آنان که به این مرحله درباره کارشان می‌رسند، نتوانسته‌اند به هر دلیلی (عمده دلایل بیرون از انسان است) معنایی برای کارشان بیابند یا معنایی جعل کنند. اینها را گفتم که در جواب پرسش‌الناز محمدی، دبیر اجتماعی روزنامه که گفت «چرا روزنامه‌نگار ماندی؟» بگویم که من تا به حال نتوانسته‌ام معنایی در روزنامه‌نگاری و به‌صورت کلی‌تر در روایت‌گری پیدا کنم. اینکه یادداشتی می‌نویسم و صفحه روزنامه‌ای را چیدمان می‌کنم یا مجله‌ای را مدیریت، انگار که دارم چیزی خلق می‌کنم. خلق می‌کنم کم‌کم پس هستم و این معنای زندگی امروز من است. شاید هم این معنا را جعل کرده‌ام. معنایی در یک جهان بالذات بی‌معنا. نمی‌دانم چند صباح دیگر چه خواهد شد و این جعل معنا تا به کی کار خواهد کرد. شاید هم معنایی بزرگتری پیدا شد و شاید هم جهان بی‌معنا را امروز رخ در رخم انگاشت.

خبرنگاریا پیامبر؟



امیر جدیدی
عکاس و روزنامه‌نگار

هوش و قلم‌اش می‌شوم که نمی‌توانم «با قدرت‌اش» ببینم. حتی خیلی وقت‌ها خودم را گول می‌زنم و می‌گویم شاید ظرف زمان باعث این گونه قتل بزرگان ادب ما شده است، اما راستش وقتی می‌بینم که چون به درخت گل می‌رسد دامن از دست می‌دهد و هدیه‌ی اصحاب فراموش می‌کند، دلم می‌گیرد. می‌دانم که سعدی در ساحت دیگری سخن می‌گوید و من دم‌دستی و زمینی اش کرده‌ام. اما وقتی حرفه خبرنگاری را به عنوان شغل انتخاب کردم در نظر داشتم مثل صاحب‌دلیباچه بحر مکاشفت مستغرق شوم. پیش خودتان نگویید که یارو دچار توهم است. خود نوعی امر را عرض می‌کنم. حتی یک پله بالاتر می‌خواهم پیام را از گلیلم درازتر کنم و بگویم «خبرنگار» نه تنها صاحب‌دل که پیامبر حقیقت روی زمین است. حواسم به شأن قدسی، الهی و خطان‌پذیر بودن پیامبر هست. اما اگر از ساحت دیگری به ماجرا ورود کنیم متوجه شباهت‌های شگفت‌انگیزی میان این دو می‌شویم. پیامبر و خبرنگار هر دو حامل پیام‌اند؛ یکی الهی و دیگری زمینی، وظیفه هر دو این است که پیام را بی‌کوکاست و بدون تسلیم در برابر قدرت، بی‌تعقل و بی‌هواهوس به خلق الله برسانند. هر دو نقش روشننگری دارند و لازمه کارشان شجاعت، صداقت و مسئولیت‌پذیری است. همه این‌ها را گفتم که آخرش به این برسیم که خبرنگار شدم تا سره را از ناسره جدا کنم، خبرنگار شدم تا صدای بی‌صدایان شوم. خبرنگار شدم تا چشم‌نبینان شوم. خبرنگار شدم تا به حقیقت برسیم. اصلاً خبرنگار شدم که وقتی به درخت گل رسیدم، دامنم را پر از خیر کنم و برای مخاطبانم هدیه بیاورم.

خبرنگارم چون بنده کلماتم



منصوره محمدی
خبرنگار سیاسی

یک روزنامه معروف در حال نوشتن گزارش هستم؛ این تصویری مجال بود اما من در ۳۰ سالگی در یک تحریریه می‌نوشتیم. آن روزها خبرنگار حوزه شهری بودم و زمانی که کارگران و نیروهای بیمانی و قراردادی شهرداری تماس می‌گرفتند و از پیگیری مشکل خود تشکر می‌کردند، انگار که دنیا از آن من بود. یک روزهایی هم فکر کردم نوشتن در این حرفه فایده‌ای ندارد و باید با کلمات خداحافظی کنم و سراغ شغل دیگری بروم. راستش را بخواهید این کار را هم کردم و برای مدت کوتاهی عطای رسانه را به لقای شغل پردآمدتری بخشیدم. اما دیدم که من بنده کلمات هستم؛ زمانی که به نظم در می‌آیند تا حقیقتی را کشف کنند یا گره از کاری بگشایند. یکبار دیگر می‌خواهم به نامه آن مخاطب اشاره کنم که نثر روان نامه‌اش قلمم را روشن کرد و زمانی که نامه تمام شد، با خودم گفتم: پس ما را هم می‌خوانند، نوشتن از حقیقت عزیز است و شریف و من تا همیشه عاشق کشف و استدلالات کلماتی هستم که همیشه سعی کرده‌ام آنها را کنار هم قرار دهم و مواظب باشم که مبادا شرافت کلمات زیر سوال برود.

می‌نویسم تا به آرزوهایم برسم



پریسا هاشمی
خبرنگار شهری

«نه پول دارد، نه وقت نمی‌شناسد.» این حرف‌ها را هر روز از مادرم می‌شنوم. پیشه ما پستی و بلندهای بسیاری دارد و یک روزنامه‌نگار همیشه در معرض آماجی از خبرهاست. خبرهایی که بیشتر اوقات پائین و ناامیدی همراه است. برخی از آنها را می‌توان به گزارش و خبر تبدیل کرد و برخی را نمی‌توان. یعنی باید در دل و ذهن حبس شود تا خطوط قرمز رعایت شوند. خطوطی که نامرئی هستند اما اگر روزنامه‌نگاران آن را رد کنند، حساب کارشان با دادگاه است و زندان. تمام این سختی‌ها علنی شده‌اند که گاه افسردگی مهمان خانه دل روزنامه‌نگاران شود، حتی استرس‌هایی که لحظه‌به‌لحظه ذهن‌شان را رها نمی‌کنند هم اثرات منفی خود را بر زندگی آنها می‌گذارد و روح‌شان را خراب می‌کند. با این حال روزنامه‌نگاری را رها نمی‌کنند. من هم از آن دسته روزنامه‌نگارانی هستم که ۲۷ سال است نمی‌توانم نوشتن را با تمام دشواری‌هایش رها کنم. دروغ است اگر بگویم هیچ وقت ناامید نشدم یا به فکر تغییر شغلم نیفتادم. حتی چندماهه بنا به رشته تحصیلی، حساس‌اندازی را امتحان کردم. با وجود آن که شرایط حساس‌اندازی خیلی بهتر بود و استرس نداشتم اما حضورم در این شغل بیشتر از ۷ ماه طول نکشید. اعداد و ارقام نتوانستند جای کلمات و جمله‌ها را در قلبم بگیرند. در ۷ ماهی که حقوق خوب و زندگی روتینی داشتم، هر اتفاقی که می‌افتاد در ذهنم گزارش‌اش را می‌نوشتم، اما واژه‌ها فراتر

از ذهنم پرسه نمی‌زدند و انگار اسیر بودند در مغزم. نوشتن در حوزه اجتماعی چیزی نبود که بتوانم از آن بگذرم، به‌ویژه در حوزه شهری. حالا نوشته‌هایم از من یک منتقد در این حوزه ساخته که اصلاح‌طلب و اصولگر نامی شناسد. وقتی از تخلقات می‌نویسم، روحم جلا پیدا می‌کند و راضی می‌شوم از خودم. در دلم می‌گویم: «شاید یک‌تک حساس شود و جلوی آن را بگیرد.» یا فشاری می‌کنم روی موضوعاتی که می‌دانم خلاف قانون است. نه اصلاح‌طلبم، نه اصولگر. تنهایی می‌نویسم شاید دیگر تخلفی صورت نگیرد. شاید زنان، دیگر شهروندان چه دو نباشند. شاید دیگر کودکی در حسرت یک زندگی حداقلی نماند. شاید مردان بدانند که مالک زنان و کودکان نیستند. شاید مسئولان بدانند که حوزه اجتماعی با بگیر و ببند سامان نمی‌گیرد و آنها صاحب این سرزمین نیستند. شاید سانسور و محدودیت‌ها کاهش یابد. شاید روزی برسد که دیگر چیزی برای نوشتن نداشته باشم. آن روز، تولد دوباره من است و شاید آن روز آرام بگیرد دل بی‌قرارم از این همه ناپساامانی که به سامان رسیده است. با آن که می‌دانم این تنها یک آرزوی دست‌نیافتنی است اما باز هم می‌نویسم تا به آرزویم برسم. آرزوی زندگی سالم، زندگی بی‌دغدغه، آرزوی زندگی راحت و بدون این همه مشکل در ایران زیبایم.